

گفت و گو با یک قربانی: پوزخند قاضی بدتر از تجاوز بود



وقتی مصاحبه مینا خانی را در ایران وایر خوانده بود، با من تماس گرفت. حتی خیالش را هم نمی‌کردم که پشت آن نگاه آرام چه روزهای دهشتباری از خاطره تجاوز خوابیده؟ چند در بسته را در راهروهای هزار توی دادگاه خانواده باز کرده؟ با انبوه نگاه‌های حقارت بار و کنجکاو دیگران چه کرده؟ چند بار راهروهای دادگستری را به دنبال لحظه‌ای فهم مشترک پایین و بالا رفته؟ ... گفت‌وگوی من و شیرین، دانشجوی بیست و شش ساله مهندسی منابع طبیعی از تهران به برخی از این سوال‌ها پاسخ داده است.

تجربه تجاوز چطور به سراغت آمد؟

خانواده‌ام خیلی اهل مروده نبودند، من دختری خجالتی بودم که عزت نفس بالایی نداشتم و معمولاً به یک انزوای خودخواسته پناه می‌بردم. در ایام کنکور، به طور اتفاقی با مردی که ظاهر موجهی آشنا شدم که تدریس خصوصی داشت. یکی از اساتید موجه موسسه‌ای که برای کلاس‌های کنکور به آنجا می‌رفتم، معرفی اش کرد. دو جلسه اول کلاس تدریس خصوصیمان در یکی از کلاس‌های موسسه برگزار شد و از آنجایی که آن‌ها جای کافی برای این کار نداشتند قرار شد جلسه بعدی در منزل استادم حاضر بشوم. اولین باری که به خانه‌اش رفتم به نظرم همه چیز غیر عادی می‌آمد. احساس خطر کردم. کلید را که پشت سر من در قفل چرخاند، فرصت هیچ واکنشی به من داده نشد. به سرعت به طرفم آمد. با یه حرکت سریع شالم را برداشت و من را به سمت یکی از اتاق‌ها هل داد. تمام تلاشم را برای مقاومت کردن انجام دادم. به

زور شروع به کندن لباس‌هایم کرد. تمام وجودم می‌لرزید. سست و بی‌حال بودم و حجم فاجعه مغزم را کرخت کرده بود. کشاکش فیزیکی که بالا گرفت و فهمیدم به لحاظ فیزیکی قوی‌تر است و توان مغلوب کردنش را ندارم.

واکنش بعد از آن اتفاق چه بود؟

جرات نکردم به خانواده‌ام بگویم؟ چطور می‌توانستم بگویم دیگر باکره نیستیم؟ پدرم بیماری قلبی داشت. نگران بودم بعد از فهمیدن این بی‌آبرویی سخته کند. حتی دوست پسر هم نداشتم و سر بزیر و نجیب بودم. چطور می‌توانستم به پدرم بگویم توسط مردی همسن و سال خودش هتک حرمت شده‌ام؟

به فکر نرسید از یک پزشک زنان برای تایید ماجرا مشورت بگیری؟

اوایل ذهنم ماجرا را انکار می‌کرد. به خودم امید می‌دادم که لابد چیزی نشده! اما وقتی به سوزش آن لحظه و دردهای وحشتناک کشاله رانم فکر می‌کردم و جزییات جریان را در ذهنم مرور می‌کردم می‌دانستم اتفاق افتاده. دست آخر طاقت نیاوردم و برای معاینه به یک دکتر زنان مراجعه کردم. یعنی مجبور شدم به جای انکار کردن، حقیقت را بپذیرم. کارم شده بود سرزنش کردن خودم. همان روزها بود که چند خودکشی ناموفق در مسیر زندگی‌ام ثبت کردم. قبل از این اتفاق قصد جدی کرده بودم تا در رشته پزشکی قبول بشوم. اما بعد از آن دنیای من زیر و رو شد. تا چند ماه به جای دوره کردن درس‌ها، در خلوت اتاقم گریه می‌کردم.

کی تصمیم گرفتی شکایت کنی؟

چند ماه از ترس بی‌آبرویی و واکنش خانواده‌ام سکوت کردم تا توانستم توان و قدرت ذهنی‌ام را جمع کنم و شهامتش را پیدا کنم برای شکایت کردن. موضوع را با فرد مورد اعتمادی در میان گذاشتم و هم او بود که تشویق کرد به مراجع قضایی مراجعه کنم. قول کمک و مساعدت هم داد. وقتی شکایت کردم، تصور می‌کردم قانون در مورد آزار و اذیت زنان و خصوصاً مسئله تجاوز سختگیر است. تصویر و اخبار اعدام متجاوزین به عنف که در خبرگزاری‌ها و مجلات می‌دیدم این تصور را برایم ایجاد کرده بود که قانون تمام قد پشت سر زنهای ستم‌دیده ایستاده ولی بی‌پوده بود.

چه شد که این تصور باطل شد؟ به هر حال بر اساس ماده شماره ۸۲ قانون مجازات اسلامی طبیعی‌ترین حق تو بود که مورد حمایت قضایی قرار بگیری...

با طرح شکایت اولین اتفاقی که رخ داد مجرم جلوه دادن خودم بود. به جای کمک و همدردی با الفاظی چون فاحشه و معتاد مواجه شدم. پوزخند قاضی و روند دردناک رسیدگی به پرونده برایم شوکی به مراتب دردناک‌تر از ماجرای تجاوز بود. چون تمام باورم به قانون و عدالت در راهروهای تو در توی اداره آگاهی و دادگاه و پزشکی قانونی بر باد رفت.

برخورد قاضی چطور بود؟

گفت چرا درخواست کمک نکرده‌ام؟ گفتم خواستم فریاد بزنم اما شک نداشتم کسی صدایم را نمی‌شنید، متجاوز ورزشکار بود. هر چقدر تقلا کردم نتوانستم از خودم دورش کنم، سریع مرا به پشت خواباند و بدون توجه به التماس‌هایم کارش را کرد. گفتم اگر به میل خودم آنجا بوده‌ام چرا باید بی‌آبرویی شکایت و رفت و آمد به دادگاه را به جان بخرم؟ جزییات را شرح دادم. گفتم التماس می‌کردم. به متجاوز گفتم باکره‌ام اما فایده نداشت، سعی می‌کردم پاهایم را به هم نزدیک کنم تا نتواند دخول کند، او به طرز جنون آمیزی با تبلتی که روی تخت گذاشته بود، فیلم پورنو نگاه می‌کرد.

به پزشکی قانونی اشاره کردی ...

اولین روز دادگاه رسیدگی به پرونده که اوج گرمای تابستان بود، بعد از دوندگی زیاد به شدت عرق کرده و بی‌حال و خسته بودم. قاضی من را دید و گفت «معتادی؟! به نظر نشسته هستی» بعد من را به پزشکی قانونی ارجاع دادند. آنجا با

رفتارهای عجیب سه پزشکی مواجه شدم که در حال معاینه کردنم بودند. به نظر نمی‌رسید کوچکترین حس همدری با من داشته باشند. در حالی که خجالت می‌کشیدم و استرس زیادی داشتم یکی از پزشک‌ها حین انجام معاینه بالای سرم تند تند بازجویی‌ام می‌کرد و با سوالات نیش‌دارش رنجم می‌داد. با کف دست روی رانم ضربه آرامی کوبید و گفت تو حداقل پنج سال رابطه جنسی داشته‌ای. این مسئله یک بار یا دو بار نیست. روی میز معاینه طوری با من رفتار شد که انگار رسماً یک فاحشه‌ام. بعدها وکیل‌م گفت این شیوه برخورد، یک ترفند برای آزار روحی شاکی است تا فکر کند هیچ راهی برای اثبات ادعایش وجود ندارد و شکایتش را پس بگیرد! در واقع اقدامی است برای کاستن حجم پرونده‌هایی از این دست که تعدادشان روز به روز در محاکم قضایی رو به افزایش است.

تهدید هم شدی؟

بله، برای پیگیری پرونده به دستور قاضی مرا به آگاهی شاپور فرستادند. همان جلسه اول وقتی وارد اداره آگاهی شاپور شدم، بلافاصله بعد از ورودم اولین جمله‌ای که از بازپرس شنیدم این بود: خوشی‌ها و رفت و آمدهایت تمام شد حالا که کارت را ساخته به فکر شکایت کردن افتاده‌ای؟ بعد از آن بازپرس پرونده مابین حرف‌هایش مدام مرا زیر پوستی تهدید می‌کرد که پیگیری شکایت‌م به ضرر خودم تمام خواهد شد و نمی‌توانم مسئله تجاوزم را اثبات کنم و اگر قصد کرده‌ام به این بهانه با طرف ازدواج کنم، راه درستی را انتخاب نکرده‌ام! بعد از خروج از اداره آگاهی وسط خیابان به شدت گریه می‌کردم. در طول مسیر تا خانه چند بار تصمیم گرفتم خودم را زیر یک ماشین عبوری بیاندازم. وجودم در آتش می‌سوخت اما سکوت و پنهان کردن هم چاره درد نبود. نوعی همکاری با متجاوز است. کلاً متوجه شدم روح کلی قانون عملاً طرف مردهاست حتی اگر آن مرد، یک مرد متجاوز باشد. تا جایی که خواننده‌ام پیش از این‌ها حتی اگر تجاوز ثابت هم نمی‌شد به فرد آسیب دیده اجازه گرفتن ارش البکاره (دیه بکارت) را می‌دادند، اما بعد قانونی تصویب شده که در صورت ثابت نشدن تجاوز، به بزه دیده اجازه نمی‌دهند خسارتی بابت دیه بکارت از جانی دریافت کند. حالا تصور کنید با آن دیدگاهی که در مردان سیستم قضا دیده می‌شود، بیایی و بگویی من ارش البکاره‌ام را می‌خواهم.

در این مدت خانواده ات هم در جریان قرار داشتند؟

بله، اما یک اتفاق وحشتناک هم اینجا رخ داد. در واقع، بدترین روش دادگاه‌ها، فرستادن دادنامه بدون پاکت پستی به درب منزل شاکی است. مامور تحویل دادنامه، بدون در نظر گرفتن هویت فرد گیرنده، نامه را در نبود شاکی به همسایه‌ها هم تحویل می‌دهد و همین حرکت زمینه بی‌آبرویی را برای فرد شاکی فراهم می‌کند. این رویه، یک برخورد اشتباه نیست بلکه عملاً فاجعه است. به نظر من کسی که مورد تعرض قرار گرفته است بهتر است به جای شکایت و درگیری بی‌نتیجه، به روانپزشک مراجعه کند تا دردی که بابت تعرض متحمل شده درمان بشود و بتواند با بقیه زندگی‌اش آشتی کند.

نتیجه دادگاه به کجا رسید؟

خوشبختانه آخرین روز جلسه دادگاهم در حضور یک خبرنگار آمریکایی برگزار شد که برای مشاهده روند رسیدگی به پرونده‌های تجاوز در ایران با مجوز قانونی در آن جلسه حضور داشت. یک شانس نادر بود. در تمام مدت رسیدگی، قاضی و مستشارها، متهم را تحت فشار گذاشتند و او را تحقیر کردند و به او توپیدند و با من به ملایمت و مهربانی رفتار کردند. قاضی عملاً از موضع یک وکیل از من دفاع می‌کرد. خوشحال و سرمست بودم که به حکم می‌رسم. اما وقتی حکم به دستم رسید شوکه شدم. متهم از جرم زنا به عفت به علت نبود مدارک کافی تبرئه و به علت زنا بدون عفت به صد ضربه شلاق محکوم شد. برای من با مهر و عطوفت قاضی پرونده و نفوذ کسی که تشویق کرده بود از متجاوز شکایت کنم، شلاقی در نظر گرفته نشد اما آنچه از آن همه دوندگی مثل رسوبی روی روح خسته‌ام باقی ماند، حس تحقیر و دلخوری عمیق بود.